



شناخت زبان قرآن (1)

نویسنده: معرفت، محمد هادی

علوم قرآن و حدیث :: بینات :: بهار 1373 - شماره 1

از 54 تا 64

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/7223>

دانلود شده توسط : علی رضانی

تاریخ دانلود : 1393/06/04 01:22:57

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

تفاوت

زبان

قرآن

قسمت اول

عبارات وارده در قرآن، به کار می رود، ولی برای رسیدن به حقایق عالیه، راهی دیگر، جدا از طریق معمولی باید پیمود. قواعد مقررۀ کلامی، که به نام «اصول محاوره» و در علم اصول، به نام «اصول لفظیّه» خوانده می شود، برای پی بردن به مطالب رفیعۀ قرآن کافی نیست.

مثلاً، با دانستن مفاهیم الفاظ و کلمات و آگاهی بر اوضاع لغوی و اجرائی «اصالة الحقیقة» و «اصالة عدم القرینه» و اصل عدم سهو و نسیان و خطا و اصل عدم اشتباه، یا عدم هزل و شوخی و استهزاء که به نام «أصالة

آیت الله محمد هادی معرفت

قرآن کریم، در افادۀ تعالیم عالیه خود، طریقه مخصوص به خود را دارد. قرآن، دربیانات شافی و کافیۀ خود، روشی را اتخاذ کرده جدا از روشهای معمولی، که انسانها در مقام محاوره اتخاذ می کنند.

قرآن، اصطلاحات مخصوص خود را دارد، که باید شناخته شود، تا دستیابی به حقایق عالیۀ آن، امکان پذیر گردد.

قرآن، زبان ویژه خود را، به کارانداخته، ضرورت است آن زبان شناخته شود.

راه و روشی که عقلاً، در مقام محاوره و تفهیم و تفهّم مقاصد خود، پیش می گیرند، صرفاً در ترجمۀ الفاظ و

بسنده کند. کلام خدا را بر کلام بشر قیاس کند و همان قواعد و اصول مقررده، که در کشف معانی و مرادات به کار می رود و در فهم آقاریب و وصایا و شهادات، استفاده می شود، همان اصول و مقررات را در کشف مرادات قرآنی نیز، به کار بندد.

بیانات قرآنی، بر این منوال نیست و در إفاده معانی عالیة خود، بر این اصول و مقررات، استوار نمی باشد.

آری، قرآن، سر تا پا، يك سخن است و در عین پراکندگی - در موقع نزول - کلام واحدی به شمار می رود، آیات آن به یکدیگر پیوند خورده است، يك واحد متشکلی را تشکیل می دهند. همان طور که امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

«القرآن یفسر بعضه بعضاً»

«ینطق بعضه ببعض، و یشهد بعضه علی بعض.»^۱

همو می نویسد:

«والمحصل ان المنهی عنه هو الاستقلال فی تفسیر القرآن .. بل لابد من الرجوع - فی الاستمداد - الی الغیر. و هذا الغیر اما الكتاب نفسه او السنة. اما الرجوع الی السنة فیتنافی مع

الجَد» خوانده می شود، صرفاً، ترجمه الفاظ و عبارات و جمله ها و تراکیب کلامی آیات، به دست می آید.

همچنین، با اجرای «أصالة العموم» و «أصالة الاطلاق»، فقط عموم و شمول مدلول لفظی فهمیده می شود..

خلاصه، تمامی این اصول، ظواهر الفاظ را ثابت می کند، و به نام «اصول لفظیه» و «اصول ظاهریه» خوانده می شوند.

ولی هر گاه، اشکال و ابهامی در عبارت به وجود آید و هاله ای از ابهام، لفظ را فرا گیرد، تمامی این اصول لفظیه از کار می افتند و امکان ندارد با آن وسایل معمولی، گره ی از کارگشوده شود. البته عوامل ابهام، در جای خود بیان شده است. به برخی از آن اشارت خواهد رفت. علامه طباطبائی، برای یافتن آن راه، رجوع به قرآن را ارائه داده است:

«باید از قرآن استفسار نمود، تا معانی و مقاصد خود را آشکار سازد. زیرا قرآن کتاب مبین است [نوشته ای آشکار]»

همو می نویسد:

«تفسیر به رأی، آن است که مفسر، بر ابزار و وسائل معمولی، که در فهم کلام عربی به کار می رود،

فرقانا و نوراً مینا للناس فی جمیع ما
یحتاجون: ولایکفیهم فی احتیاجهم
الیہ، وهو اشد الاحتیاج .

وقد قال تعالی: «والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلاً»

وای جهاد اعظم من بذل الجهد فی
فہم کتابہ، وای سبیل اهدی الیہ من
القرآن ۲.

وقال النبی (ص):

«فاذا التیست علیکم الفتن کقطع اللیل
المظلم فلیکم بالقرآن ... و هو الدلیل
یدل علی خیر سبیل.

قال علی (ع):

«ینطق بعضہ ببعض و یشہد بعضہ علی
بعض»

در زمینہ شناسایی زبان وحی،
امروزہ، در جہان تحقیقاتی انجام
می شود، کہ اصل طرح آن، پیش از این،
به وسیلہ اهل معقول از مفسرین ما ارائه
شده بود، و مسألہ تأویل (ارتکاب خلاف
ظاهر لفظ) سابقہ بس طولانی در عالم
تفسیر دارد. و تفاسیر این گونه، به نام
تفسیر عقلی، و أحياناً تفسیر به رأی
خوانده می شود. چنانچہ تفسیر مجاہد
و سپس تفسیر ابی مسلم بدان معروف
می باشد.

آیہ: «کونوا قردۃً خاسئین ۴.»
را به بوزینہ صفتان تفسیر

تصریح القرآن بوجوب التدبیر فیہ بذاتہ
- افلا يتدبرون القرآن، و لو کان من
عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً -
کما یتنافی مع السنۃ ایضاً الأمرۃ
بالرجوع الی القرآن و عرض
الاحادیث علیہ دون ما سواہ.
فلم یبق للرجوع و الاستمداد فی
تفسیر القرآن الا نفس القرآن ... ۲»

ہمو می نویسد:

«لکن بین ہذہ الظواہر انفسہا امور
تیین ان الاتکاء والاعتماد علی الانس
والعادیۃ فی فہم معانی الآیات، یشوش
المقاصد منها و یختل بہ امر الفہم، قال
تعالی: «لیس کمثلہ شیء» و قولہ:

«لا تدركہ الابصار و هو یدرک الابصار
و هو اللطیف الخیر» و قولہ: «سبحان
الله عما یصفون»

فالطریقہ التي یرتضیہا القرآن هو
تفسیر القرآن بالقرآن، لا بغيرہ علی
الاطلاق.

قال تعالی: «انا انزلنا علیک الكتاب
تبیاناً لكل شیء»

و حاشا القرآن ان یکون تبیاناً لكل
شیء و لا یکون تبیاناً لنفسہ

قال تعالی «هدی للناس و بینات من
الهدی والفرقان»

«انا انزلنا الیکم نوراً مبیناً»
و کیف یکون القران هدی و بینة و

کرده اند.

زبان وحی، یا زبان قرآن
بالخصوص، حکایت از آن دارد که
قرآن، در افاده مقاصد خود روش
بخصوصی دارد، جدا از روشهای
معمولی. و در تعبیرات خود، از
اصطلاحاتی استفاده می کند که صرفاً
از جانب خود او باید استفسار و
استیضاح گردد.

اساساً، قرآن، مطالبی آورده که
فراتر از قالبهای لفظی ساخته شده دست
بشر می باشد:

قرآن، از وجودات پس پرده سخن
گفته که هرگز با موجودات این جهان،
سنخسیت ندارند. از ملك و جن و
روح القدس سخن گفته. از بهشت و
دوزخ و قیامت و صراط. از عرش و
كرسى و سماوات. از اموری سخن رانده
که در فهم آدمی (که دارای معیارهای
مسانخ با این جهان است) ننگجد.
معیارهای سنجش، که در اختیار آدمی
است، برای موجودات مادی این جهان
ساخته شده، نمی تواند با این معیارها،
ماوراء این جهان را بسنجد.

آن جا که می گوید:

«جاعل الملائكة رسلاً اولی اجنحة
مثنی و ثلاث و رباع یزید فی الخلق ما
یشاء».^۵

نباید در اذهان، بالهای پرندگان تداعی
کند. شاید مقصود مراتب قدرت
نیروهای فعال ملائک باشد.

آن جا که می گوید:

«الیه یصعد الكلم الطیب والعمل

الصالح یرفعه».^۶

«یدبر الأمر من السماء الی الارض ثم

یرجع الیه».^۷

«أأنتم من فی السماء ان یرسف بکم

الارض».^۸

«یخافون ربهم من فوقهم».^۹

«تعرج الملائكة والروح الیه».^{۱۰}

«انا انزلنا الیک الكتاب بالحق».^{۱۱}

«وهذا کتاب انزلناه مبارک».^{۱۲}

«و بالحق انزلناه و بالحق نزل».^{۱۳}

نباید از این گونه تعبیر، صعود و
نزول مکانی و جهت برای خداوند
فهمید. و همچنین از تعبیری مثل:

«و جاء ربك و الملك صفاً صفاً».^{۱۴}

«ان یأتیهم الله فی ظلل من

الغمام».^{۱۵}

«او یأتی ربك».^{۱۶}

آمد و رفت معمولی، نباید تداعی کند.
تداعی این گونه معانی، به جهت آن
است که ذهن آدمی با آن خو گرفته است.
باید ذهن خود را از آن تخلیه کند، سپس
به معانی حقیقی این گونه تعبیر والا،
ببگردد.

خلاصه: این قبیل آیات، ناچیزی
نقش انسان را می‌رساند و نباید از باب
«بنی الامیر البلد» گرفت!

۱. حیلوه

اینک چند نمونه مثال:

«یاایها الذین آمنوا استجبوا لله
وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم.

واعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه.
وانه الیه تمحرون.

واتقوا فتنه لا تصین الذین ظلموا منکم
خاصة

واعلموا ان الله شدید العقاب^{۲۰}.

در این آیه، مؤمنان مورد خطاب

قرار گرفته‌اند، تا بدرستی و راستی،
دعوت خدا و رسول را اجابت کنند و از
جان و دل به آن گردن بنهند.

زیرا در این اجابت، سعادت حیات
نهفته است و زندگی خویش را دریافت
می‌کنند. نعمت حیات (هستی و وجود)
موقعی لذت بخش خواهد بود، یا به
عبارت دیگر: قابل درک و احساس
خواهد بود که انسان در هاله‌ی از
تعهدات انسانی و وجدانی خویش قرار
گرفته باشد. یعنی: فرامین شریعت را
کاملاً گردن نهاده باشد.

« من عمل صالحاً من ذکراً و انثی و هو
مؤمن فلنحیینه حیاة طيبة و لنجزینهم

علاوه قرآن، نوآوریهای فراوانی
دارد که فهم بشر آن روز از درک کامل آن
عاجز بود. ألفاظی که برای
استفاده‌های خود، در تفهیم و تفهم به
کار می‌برد، برای معانی تنک و پایین
مرتبه فراهم کرده بود، نمی‌توانست
چنان معانی والائی را ایفاء کند.

آن جا که گفته:

« و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله
رمی^{۱۷}. »

«أفرأیت ما تحرثون أنتم تزرعونہ أم
نحن الزارعون^{۱۸}. »

نظیر: «أفرأیت ما تمون أنتم تخلقونہ

أم نحن الخالقون^{۱۹}. »

چیزی جز ناچیزی نقش انسان، در
فراهم شدن و تحقق یافتن افعال
اختیاریش، مقصود نیست. تمام عوامل
مؤثر در ایجاد چنین افعالی، هماهنگی
نموده، تا خواسته انسان آن گونه که
خواسته انجام شود. امکان ادامه تأثیر و
تأثر عوامل طبیعی، در فراهم شدن یک
فعل یا یک چیز در خارج، به ادامه افاضه
دمبدم از جانب باری تعالی نیاز دارد که
لاینقطع افاضه می‌گردد. و طبق حکمت:
باز بودن دست مکلف در انجام افعال
اختیاری خویش، (ان لا اختیار الامع
الاختیار) ضرورت است که این افاضه
پیوسته ادامه داشته باشد.

انسان و حقیقت انسانیت اوست.
و مقصود از این حیلوله: فراموش نمودن انسان، خویشتن است. نداند که انسان است، و نداند که در راه تکامل انسانیت قدم برمی دارد... آن گاه است که راه سقوط را پیش گرفته. و این همان «نسیان نفس» است، که بدترین عقوبتها و پست ترین بدبختیهاست. که دچار انسان می گردد:

«ولا تكونوا كالذين نسوا الله فأنساهم

أنفُسهم أولئك هم الفاسقون ۲۸.»

«اولئك الذين لعنهم لله فأصمهم و

اعمى ابصارهم ۲۹.»

«ونقلب أفئدتهم و ابصارهم كما

لم يؤمنوا به أول مرة و نذرهم فی

طغيانهم يعمهون ۳۰.»

جامعه ای که خدا را فراموش کرده باشند، بالاترین عقوبتی که دچار آن می شوند، همان فراموشی از موضع انسانیت خویشتن می باشد. فراموش می کنند که انسانند و باید در جهت انسانیت قدم بردارند.

چنین جامعه ای، با سرعت در سرنگونی خویش می کوشد و درجه نمی از نیستی در حال سقوط می باشد.

«ألا فی الفتنه سقطوا و ان جهنم

غیطة بالكافرین ۳۱.»

«یستعجلونك بالعذاب، و ان جهنم

أجرهم باحسن ما كانوا يعملون ۳۱.»
تا این جا، معنی آیه روشن است.
ولی جمله: «واعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه...»
که به عنوان تهدید مطرح شده، ابهام دارد: چگونه خدا بین انسان و قلب او حائل می گردد؟
و نیز این چگونه تهدیدی است که بر نافرمانی مترتب می گردد؟

خلاصه: حیلوله، در این جای آیه بالخصوص، مبهم است:
مفهوماً روشن است.
ولی کیفیةً مبهم است.

برای رفع این ابهام، صرفاً باید از خود قرآن استمداد جست:

قلب، در اصطلاح قرآن: لب شیئی و حقیقت شیئی است. که هرگاه در انسان استعمال شود، ذات و واقعیت انسان مقصود است:

« و من یؤمن بالله یهد قلبه ۲۲.»

« قال او لم تؤمن قال بلی ولكن

لیطمئن قلبی ۲۳.»

« و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون ۲۴.»

« فلما زاغوا ازاع الله قلوبهم ۲۵.»

« نزل به الروح الامین علی قلبك

لتكون من المنذرین ۲۶.»

« الآ من اتی الله بقلب سلیم ۲۷.»

پس مقصود: حائل شدن خدا، میان

لحیطة بالكافرين ۳۲.».»

(جهنم - دوزخ اکنون کافران را فرا

گرفته)

۲. اذن

اذن، در اصطلاح قرآنی، معنی خاصی دارد، که با در نظر گرفتن نقش خدا در انجام یافتن افعال اختیاری و غیر اختیاری، روشن می گردد.

«و ما هم بضارین به من احد الا یاذن الله ۳۳.».»

«والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه ۳۴.».»

«وما اصابکم يوم التقى الجمعان فیاذن الله ۳۵.».»

«انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیراً یاذن الله.

«و ابرئ الاکمه والابرص و اخی الموتی باذن الله ۳۶.».»

«کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله ۳۷.».»

«فهزموهم باذن الله و قتل داود جالوت ۳۸.».»

«توتی اکلها کل حین باذن ربها ۳۹.».»

انما النجوى من الشيطان لیحزن الذين آمنوا و لیس بضارهم شیئاً الا یاذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون ۴۰.».»

«ما قطعتم من لينة او ترکتموها

قائمة علی اصولها فباذن الله ۴۱.».»

ضرورت عالم هستی ایجاب می کند تا مؤثری در به وجود آمدن هر موجودی، جز ذات واجب الوجود نباشد، زیرا (کل ما بالغير لابد ان ینتهی الی ما بالذات)

«لامؤثر فی الوجود الا الله»

«ذلکم الله ربکم خالق کلشی ۴۲.».»

«قل الله خالق کل شیء و هو الواحد

القهار ۴۳.».»

«والله خلقکم و ما تعملون ۴۴.».»

پس هر چه، در جهان هستی، پا به عرصه وجود می گذارد، هستی خود را از هستی بخش لایزال دریافت می دارد. و هر اثری که تحقق می یابد، پرتوی از نمود هستی بخش جهان می باشد.

تمامی عوامل طبیعی و غیر طبیعی جهان، در تأثیر و تأثر یافتن، به ادامه افاضه از مبدأ فیاض، نیاز دارد.

هر عامل طبیعی، در تاثیرات خود، دمبدم به ادامه فیض نیاز دارد.

اگر تیغ عالم بجنید زجای نبرد رگی تا نخواهد خدای

اگر نازی کند آنی

فرو ریزند قالبها این واقعت آشکار (ادامه افاضه) با نام (اذن) در قرآن مطرح شده.

«وماتشاورن الا ان یشاء الله ۴۵.».»

«یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء واللّٰه
غفورٌ رحیم»^{۵۶}.

«بل اللّٰه یرزق من یشاء و لایظلمون
فتیلاً»^{۵۷}.

«ذلک هدی اللّٰه یرهّٰدی به من یشاء
من عباده»^{۵۸}.

«انک لا تهّٰدی من احببت ولكن اللّٰه
یرهّٰدی من یشاء و هو اعلم
بالمهتدین»^{۵۹}.

«و ربُّک یخلق ما یشاء و یختار ما کان
لهم الخیرة»^{۶۰}.

«انّ اللّٰه یسمع من یشاء و ما انت
بسمع من فی القبور»^{۶۱}.

«یلقی الروح علی من یشاء من عباده
لینذر یوم التلاق»^{۶۲}.

این قبیل آیات، حاکمیت ارادهٔ پروردگار را برجھان هستی، ابراز می دارد. ولی آیا این ارادهٔ (مشیت) ارادهٔ مطلق است، یا همچون ارادهٔ طواغیت بی قید و بند است، یا آن که تحت میزان خاصی صورت می گیرد؟

آری این اراده، ارادهٔ حکیم است، حکمت و مصلحت اندیشی، قید آن است، بدون حکمت صادر نمی شود، بدون مصلحت انجام نمی گیرد.

لذا در اولین آیه که یاد شد، به این جنبه اشاره شده:

«نرفّع درجات من نشاء، ان ربک

«و ما تشاؤون الا ان یشاء اللّٰه رب
العالمین»^{۴۶}.

۳. یشاء اللّٰه

مشیت، در منطق قرآن، دارای مفهومی خاص، جدا از مفهوم لغوی و عرفی آن است. (مقصود: عرف عام است، در مقابل عرف خاص قرآن).

«نرفّع درجات من نشاء ان ربُّک
حکیم علیم»^{۴۷}.

«قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من
تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من
تشاء و تذلل من تشاء بيدک الخیر انک
علی کل شیء قدير»^{۴۸}.

«ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء
و تهّٰدی من»^{۴۹}.

«نصیب برحمتنا من نشاء و لا نضیع
أجر المحسنین»^{۵۰}.

«من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما
نشاء لمن نرید»^{۵۱}.

«ولکن جعلناه نوراً نهّٰدی به من نشاء
من عبادنا»^{۵۲}.

«واللّٰه یخص برحمته من یشاء واللّٰه
ذوالفضل العظیم»^{۵۳}.

«یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤتی
الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً»^{۵۴}.

«هو الذی یصورکم فی الارحام کیف
یشاء»^{۵۵}.

حکیم علمیم»

این اراده از علم و حکمت نشأت گرفته است.

آگاهی از مصلحت، طبق موازین حکمت، منشأ این اراده بوده...

پس آن گاه که خداوند می فرماید: «من نشاء» یا «ما نشاء» ..

مقصود: آن کس که حکمت ما اقتضا کند. آنچه که حکمت ما اقتضا کند.

لذا در آیه:

« انك لا تهدي من احببت ولكن الله

يهدي من يشاء..»

« و هو اعلم بالمهتدين ..»

يك مقايسه زود گذر، میان خواسته

پیغمبر و خواسته خدا انجام گرفته:

پیغمبر، از روی حس بشر دوستی،

به گونه مطلق می خواهد، همه کس را

هدایت کند، مخصوصاً نزدیکان و

خویشاوندان و قوم و عشیره وی، که

اقرب الناس به وی هستند.

ولی خداوند، که اعلم بالمهتدین

می باشد، می داند: چه کسانی قابل

هدایتند، یعنی در صراط هدایت قرار

گرفته اند و این آماده گی را در خود

فراهم کرده اند، تا هدایت شوند. (زیرا

هدایت شدن، شرائطی دارد، که انسان

باید خود آن را فراهم سازد).

خداوند، چون بر این جهت واقف

است، عنایت خویش را شامل حال این

گروه می سازد، موفق به هدایت گردند.

توفیق همان عنایت خاص است که

صرفاً شامل کسانی می شود، که خود

خواسته باشند و در آن راه قدم نهاده

باشند.

«والذين جاهدوا فينا لنتهدينهم

سبلنا ۶۳.»

ولی کسانی، که برخلاف ندای فطرت

و نور عقل حرکت کرده اند، کسانی هستند

که خداوند، آنان را هدایت نمی کند، یعنی

قابلیت و استعداد آن را ندارند.

«ان الله لا يهدي من هو كاذب

كفار ۶۴.»

مراتب هدایت:

هدایت، که عنایت الهی است، شامل

تمامی مخلوقات می باشد:

«ربنا الذي اعطى كل شئ خلقه ثم

هدى ۶۵.»

آفرینش هر چیز، هدایت او را بدنبال

دارد.

هدایت مراتبی دارد، از هدایت فطری

شروع شده، به عنایت خاص منتهی

می گردد:

۱. هدایت فطری. ارتکازات فطری

که در نهاد هر چیز، توأمأ با آفرینش

آن، صورت می گیرد. هر چه آفریده

می شود، ذاتاً مسیر خود را در طبیعت

کسانی که مراحل سه گانه هدایت را، پشت سر نهاده، از آن به خوبی گذشته اند، این آمادگی را در خود فراهم کرده اند، تا مشمول عنایت خاص پرورگار قرار گیرند. و معنی «بهدی من یشاء» روشن گردد:

«و من یؤمن بالله یهد قلبه ۷۱»

«الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

اولئك الذین هداهم الله ۷۲»

«و یزید الله الذین اهتدوا هدی ۷۳»

«والذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم

تقواهم ۷۴».

تشخیص می دهد:

«والذی قدر فهدی ۶۶».

۲. عقل و خرد. اندیشه و تفکر و

امکان تشخیص خیر از شر، نیکیها از زشتیها، حق از باطل، نور از ظلمت، از ویژگیهای انسان است که خداوند، این اصانت گرانمایه را در وی به ودیعت نهاده. زیرا انسان فقط شایستگی آن را داشت.

«ألم نجعل له عینین و لساناً و شفقتین و

هدیناهم النجدین ۶۷».

۳. نصب دلائل و ارائه طریق، به

وسیله بعث رسل و انزال شرایع.

«وجعناهم ائمه یهدون بامرنا و اوحینا

الیهم فعل الخیرات ۶۸».

قال علی، علیه السلام:

«یثیروا لهم دفائن العقول ۶۹».

قال الصادق علیه السلام:

«ان لله علی الناس حجّین»

«ان الله اكمل للناس الحجج

بالعقول، و نصر النبیین

بالبیان، و دلّم علی ربوبیته

بالأدلة - الی ان قال - ان لله علی

الناس حجّین: حجة ظاهرة و

حجة باطنة، فاما الظاهرة

فالرسل والانبیاء والائمة. و

اما الباطنة فالعقول... ۷۰».

۴. توفیق ربّانی و عنایت الهی.

۱. «نهج البلاغه»، صبحی صالح، خطبه/ ۱۳۳.

۲. «المیزان»، علامه طباطبائی، ج ۳/ ۷۸-۷۹، ج ۱/ ۹.

۳. «همان مدرک»، ج ۱/ ۱۱-۱۲.

۴. «سوره بقره»، آیه ۶۵؛ «سوره اعراف»،

آیه ۱۶۶؛ «سوره مائده»، آیه ۶۰.

۵. «سوره فاطر»، آیه ۱.

۶. «سوره فاطر»، آیه ۱۰.

۷. «سوره سجده» آیه ۵.

۸. «سوره ملک»، آیه ۱۶.

۹. «سوره نحل»، آیه ۵۰.

۱۰. «سوره معارج»، آیه ۴.

۱۱. «سوره نساء»، آیه ۱۰۵.

۱۲. «سوره انعام»، آیه ۱۵۵.

۱۳. «سوره اسراء»، آیه ۱۰۵.

۱۴. «سوره فجر»، آیه ۲۲.

۱۵. «سورۃ بقرہ»، آیہ ۲۱ .
۱۶. «سورۃ انعام»، آیہ ۱۵۸ .
۱۷. «سورۃ انفال»، آیہ ۱۷ .
۱۸. «سورۃ واقعہ»، آیہ ۶۳ و ۶۴ .
۱۹. «سورۃ واقعہ»، آیہ ۵۸ و ۵۹ .
۲۰. «سورۃ انفال»، آیہ ۲۴ و ۲۵ .
۲۱. «سورۃ نحل»، آیہ ۹۷ .
۲۲. «سورۃ تغابن»، آیہ ۱۱ .
۲۳. «سورۃ بقرہ»، آیہ ۲۶۰ .
۲۴. «سورۃ توبہ»، آیہ ۸۷ .
۲۵. «سورۃ صف»، آیہ ۵ .
۲۶. «سورۃ شعراء»، آیہ ۱۹۴ .
۲۷. «سورۃ شعراء»، آیہ ۸۹ .
۲۸. «سورۃ حشر»، آیہ ۱۹ .
۲۹. «سورۃ محمد»، آیہ ۲۳ .
۳۰. «سورۃ انعام»، آیہ ۱۱۰ .
۳۱. «سورۃ توبہ»، آیہ ۴۹ .
۳۲. «سورۃ عنکبوت»، آیہ ۵۴ .
۳۳. «سورۃ بقرہ»، آیہ ۱۰۲ .
۳۴. «سورۃ اعراف»، آیہ ۵۸ .
۳۵. «سورۃ آل عمران»، آیہ ۱۶۶ .
۳۶. «سورۃ آل عمران»، آیہ ۴۹ .
۳۷. «سورۃ بقرہ»، آیہ ۲۴۹ .
۳۸. «سورۃ بقرہ»، آیہ ۲۵۱ .
۳۹. «سورۃ ابراہیم»، آیہ ۲۵ .
۴۰. «سورۃ مجادلہ»، آیہ ۱۰ .
۴۱. «سورۃ حشر»، آیہ ۵ .
۴۲. «سورۃ غافر»، آیہ ۶۲ .
۴۳. «سورۃ رعد»، آیہ ۱۶ .
۴۴. «سورۃ صافات»، آیہ ۹۶ .
۴۵. «سورۃ انسان»، آیہ ۳۰ .
۴۶. «سورۃ تکویر»، آیہ ۴۹ .
۴۷. «سورۃ انعام»، آیہ ۸۳ .
۴۸. «سورۃ آل عمران»، آیہ ۲۶ .
۴۹. «سورۃ اعراف»، آیہ ۱۵۵ .
۵۰. «سورۃ یوسف»، آیہ ۵۶ .
۵۱. «سورۃ اسراء»، آیہ ۱۸ .
۵۲. «سورۃ شوری»، آیہ ۵۲ .
۵۳. «سورۃ بقرہ»، آیہ ۱۰۵ .
۵۴. «سورۃ بقرہ»، آیہ ۲۶۹ .
۵۵. «سورۃ آل عمران»، آیہ ۱۳ .
۵۶. «سورۃ آل عمران»، آیہ ۱۲۹ .
۵۷. «سورۃ نساء»، آیہ ۴۹ .
۵۸. «سورۃ انعام»، آیہ ۸۸ .
۵۹. «سورۃ قصص»، آیہ ۵۶ .
۶۰. «سورۃ قصص»، آیہ ۶۸ .
۶۱. «سورۃ فاطر»، آیہ ۲۲ .
۶۲. «سورۃ غافر»، آیہ ۱۵ .
۶۳. «سورۃ عنکبوت»، آیہ ۶۹ .
۶۴. «سورۃ زمر»، آیہ ۳ .
۶۵. «سورۃ اعلیٰ»، آیہ ۳ .
۶۶. «سورۃ احزاب»، آیہ ۷۲ .
۶۷. «سورۃ بلد»، آیہ ۱۰ .
۶۸. «سورۃ انبیاء»، آیہ ۷۳ .
۶۹. «نہج البلاغہ»، خطبہ ۱ .
۷۰. «اصول کافی»، نقشۃ الاسلام کلینی، ج ۱/۱۳-۱۶ .
۷۱. «سورۃ تغابن»، آیہ ۱۱ .
۷۲. «سورۃ زمر»، آیہ ۱۸ .
۷۳. «سورۃ مریم»، آیہ ۷۶ .
۷۴. «سورۃ محمد»، آیہ ۱۷ .